

بررسی نقد صوفیه در زبان ائمه (ع)

محمد عیسی جعفری *

اشاره

مخالفان صوفیه مدعی‌اند که پیشوایان دینی، این گروه را تخطئه کرده‌اند و در تأیید این مدعا روایاتی را برمی‌شمرند. پیش از این (در شماره ۴۴ همین نشریه) روایات منسوب به پیامبر گرامی اسلام (ص) در این زمینه بررسی شد؛ طبق وعده قبلی، در نوشتار حاضر روایات منسوب به ائمه (ع) در نقد تصوف و صوفیه به لحاظ اعتبار سندی و محتوایی بررسی می‌شود. در نوشتار حاضر تأکید بر منابع شیعی و روایات موجود در این منابع است و روایاتی مدنظر قرار خواهند گرفت که به نحوی به کلیت تصوف و صوفیه ناظرند و به‌طور کلی به تخطئه و رد آن می‌پردازند و روایاتی که به افراد خاصی از این گروه نظر دارند بررسی نخواهند شد. این نوشتار درصدد است نشان دهد خاستگاه، منزلت و جایگاه تصوف به لحاظ روایی، آن چیزی نیست که نگاه ابتدایی و غیرمحققانه به ما می‌دهد. روشن است که بررسی روایات ناظر به نقد این گروه، به معنای نادیده‌گرفتن نقدهای ناظر به انحرافات، متاع‌فروشی‌ها و عوام‌فریبی‌های برخی فرقه‌های صوفیه (که شاید بتوان مشابه آن را در دیگر گروه‌های اسلامی نیز سراغ گرفت) و دیگر مدعیان دروغین نیست؛ همان‌گونه که تعمیم کژی‌ها و خطاهای این گروه اندک به همه صوفیه نیز به دور از صواب است.

کلیدواژه‌ها: روایات ائمه، صوفیه، نقد صوفیه، مخالفان تصوف، حدیقه الشیعه

نقد مؤثر وقتی میسر است که ادله نقد به اندازه کافی قانع کننده باشند. روایات از این جهت (به لحاظ درون دینی) ابزار خوبی برای نقد خطاها و دیدگاه‌ها شمرده می‌شوند؛ اما در مواردی این ابزار مورد استفاده نابجا قرار می‌گیرد؛ از این‌رو، گاهی لازم است آنچه از آن به نام روایت یاد می‌شود مورد بررسی دقیق‌تری قرار بگیرد. روایات ناظر به نقد صوفیه نیز از این گفته مستثنا نیستند. در این نوشتار به بررسی روایاتی خواهیم پرداخت که ادعا می‌شود علیه تصوف و صوفیه وارد شده‌اند. ناگفته نماند که صوفیه نیز از روایاتی به نفع خود استفاده کرده‌اند که آن هم نیازمند بررسی جداگانه‌ای است.

نکته قابل ذکر این است که این پژوهش نمی‌خواهد، بهانه‌ای برای سودجویی افراد فرصت‌طلبی قرار گیرد که هر روز در گوشه و کنار با معرفت‌فروشی و ادعاهای گزاف عرفانی، افراد جویای حقیقت و در عین حال خوش‌باور را به دام فریب خود می‌کشند و با رفتارهای ناشایست خود، عرفان، معرفت و حتی دین را به واژه‌هایی بی‌محتوا و نفرت‌انگیز مبدل می‌سازند؛ بلکه می‌خواهد در بین بی‌انصافی مخالفان و ادعای دروغین مدعیان و گاهی پرادهایی خالی از معرفت طرفداران، راهی به سوی عرفان و تصوف حقیقی گشوده باشد؛ تصوفی که از درون آن عارفانی مانند سید حیدر آملی، شیخ بهایی، فیض کاشانی و در عصر ما افراد صاحب‌نامی که گاهی رساله‌ها و نوشته‌هایی به همان زبان مشایخ صوفیه از خود به یادگار گذاشته‌اند، سربرآورده‌اند. صاحب این قلم با شواهدی که در دست دارد، تصوف حقیقی و عرفان را یکی قلمداد می‌کند و معتقد است اگر برای بررسی روایات حاضر، فایده‌ای جز این متصور نباشد که جلوی سوءاستفاده ابزاری از روایات و نسبت‌های ناروا به معصومان(ع) را در مخاصمات عقیدتی (هرچند در حوزه‌ای محدود) بگیرد و دامان آن پاکان را از این ناپاکی‌ها بسترده، برای ضرورت این نوشته کافی خواهد بود. البته این ضرورت در حوزه مقابل (یعنی استفاده صوفیان از روایات به نفع خود) نیز وجود دارد که باید در جای خود بدان پرداخت.

در نوشتار حاضر روایاتی بررسی می‌شوند که به نحوی به کلیت تصوف و صوفیه ناظرند و به‌طور کلی به تخطئه و رد آن می‌پردازند، و روایاتی که به افراد خاصی از این گروه نظر دارند و به تخطئه آنان مربوط می‌شوند، بررسی نخواهند شد؛ زیرا محدودیت حجمی این نوشتار و گستردگی موضوع اجازه این مهم را نمی‌دهد. شیوه و مراحل کار

در تحقیق حاضر بدین صورت است که ابتدا روایات مورد نظر در منابع نقد صوفیه تفحص شده، پس از آن هر یک از روایات مورد نظر در منابع روایی بازبینی می‌شوند و در صورت موجود بودن در این منابع به بررسی سندی و سپس بررسی محتوایی آنها پرداخته می‌شود. بدیهی است روایتی که به هر دلیل، در منابع روایی یافت نشود و به لحاظ سند مجعول تشخیص داده شود، بررسی محتوایی نخواهد شد. البته بررسی محتوایی روایات به‌رغم ضعف سندی آنها بدین معنا نیست که مخدوش بودن سند روایات نادیده گرفته شده باشد؛ بلکه بدان سبب است که ضعف سند هرچند استناد به روایت را ناممکن می‌کند اما احتمال (هرچند اندک) صدور روایت از ناحیه معصوم (ع) را نفی نمی‌کند؛ به همین لحاظ بررسی محتوایی (جز در روایات فاقد منبع معتبر) نیز ضرورت خود را خواهد داشت. با استقصایی که در منابع انجام شد، شش روایت در نقد صوفیه به دست آمد که در ذیل به تفصیل به آنها می‌پردازیم.

۱. روایت بزنتی

بزنتی از امام رضا(ع) روایت می‌کند که امام فرمود: یکی از اصحاب از جعفر بن محمد(ع) پرسید: در این زمان گروهی به نام صوفیه سربرآورده‌اند، شما درباره آنان چه نظر می‌دهید؟ امام فرمود: آنان دشمنان ما هستند. هر آن کس که به آنان گرایش نشان دهد از آنان خواهد بود و با آنان محشور خواهد شد. به‌زودی گروه‌هایی سر برآورند که ادعای محبت ما را دارند اما به دشمنان ما گرایش دارند و به آنان تشبه می‌کنند و سخنان آنان را تأویل می‌کنند. به‌هوش باشید! اگر کسی به آنان گرایش داشته باشد، از ما نخواهد بود و ما اهل بیت از او بیزاریم. هر آن کس که آنان را رد کند مانند کسی است که در پیشگاه رسول خدا شمشیر می‌زند (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۴۷؛ همو، بی‌تا: ۵۶۳؛ حر عاملی، ۱۳۸۱: ۳۲؛ قمی، ۱۴۲۲: ۱۹۷/۵؛ نوری، ۱۴۰۸: ۳۲۳/۱۲؛ خویی هاشمی، ۱۴۲۴: ۳۰۴/۶؛ جزایری، ۱۴۰۴: ۳۹۳/۳).

۱-۱. بررسی سندی

در سفینه و مستدرک که منابع روایی متأخر هستند، این روایت به حدیقه الشیعه ارجاع داده شده است. /ثنی عشریه مرحوم حر عاملی که زودتر از سفینه نگاشته شده (تاریخ

تألیف اثنی عشریه، ۱۰۷۶ هـ است) و یک کتاب غیر روایی است، نیز به همان کتاب ارجاع داده است. دیگران، از جمله هاشمی خویی و جزایری، منبعی برای این روایت ذکر نکرده‌اند. در این صورت می‌توان گفت که منبع نخستین روایت کتاب *حدیقه الشیعه* است؛ اما در آن کتاب نیز سندی برای روایت مزبور ذکر نشده است. *حدیقه الشیعه* روایت را با این استناد ذکر می‌کند: «وَفِي الصَّحِيحِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزْطِيِّ عَنِ الرَّضَا (ع)». روشن است که با این استناد نمی‌توان درباره سند آن قضاوت کرد جز آنکه بگوییم با این استناد، سند روایت موقوف و ضعیف است و طبق موازین حدیثی نقل از اصحاب اجماع (احمد بن ابی‌نصر بزنطی) نیز مصحح سند روایت نمی‌شود. مهم‌تر اینکه، این روایت در هیچ یک از منابع معتبر روایی نیامده است. از این رو صحت و انتساب آن به امام (ع) به شدت دچار تردید است و از طرفی *حدیقه الشیعه* نیز آدرسی برای آن ذکر نکرده است تا سر نخ برای تفحص و ردیابی آن باشد. به همین لحاظ بررسی محتوایی این روایت جایی نخواهد داشت. نکته قابل توجه اینکه *حدیقه الشیعه* بر خلاف آنچه گفته شده، از محقق اردبیلی نیست و ما در جای خود نادرست بودن این انتساب را روشن کرده‌ایم.^۱

۲. روایت دیگر از بزنطی

امام رضا (ع) فرمود: کسی که نزدش از صوفیه سخن به میان آید و او با زبان و دلش به انکار آنان برنخیزد از ما نیست. کسی که به انکار آنان برخیزد گویی در رکاب پیامبر (ص) با کافران جنگیده است (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۴۷؛ همو، بی‌تا: ۵۶۳؛ حر عاملی، ۱۳۸۱: ۳۲؛ قمی، ۱۴۲۲: ۱۹۷/۵؛ نوری، ۱۴۰۸: ۳۲۳/۱۲؛ جزایری، ۱۴۰۴: ۳۹۳/۳؛ خوانساری، ۱۳۹۰: ۱۳۶/۳).

۲-۱. بررسی سندی

در این روایت نسبت به روایت قبل، یک طریق دیگر افزوده شده است و آن طریق محمد بن اسماعیل بن بزریع است. البته اضافه شدن ابن بزریع به سند روایت کمکی نمی‌کند؛ زیرا در این طریق نیز روایت موقوف و ضعیف محسوب می‌شود. اولین منبعی که آن را نقل کرده *حدیقه الشیعه* است و منابع بعدی به نحوی از آن نقل کرده‌اند. در *حدیقه*

الشیعة، برای روایت مزبور، سندی ذکر نشده است. در این میان *روضات الانوار* (خوانساری) بدون ذکر سلسله سند و منبع، روایت را به مفید اسناد داده است؛ اما این روایت در کتاب‌های موجود از شیخ مفید نیامده است. منبع دیگری که برای این روایت می‌توان حدس زد کتاب *الرد علی اصحاب الحلاج* مفید است که وجود آن کتاب در زمان پس از شیخ طوسی و نجاشی (اولین کسانی که از آن نام برده‌اند) دچار تردید است، ضمن آنکه خود *روضات* نیز به آن اشاره نکرده است. بررسی محتوایی این روایت مشمول همان حکم روایت پیشین است.

۳. روایت تقیه

امام رضا(ع) فرمود: اعتقاد به تصوف جز از سر نیرنگ، گمراهی یا حماقت نیست؛ اما اگر کسی از باب تقیه خود را صوفی بنامد، خطایی مرتکب نشده است (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۴۷؛ همو، بی تا: ۶۰۵؛ حر عاملی، ۱۳۸۱: ۳۰؛ قمی، ۱۴۲۲: ۲۰۰/۵؛ نوری، ۱۴۰۸: ۳۲۳/۱۲؛ جزایری، ۱۴۰۴: ۲۹۵/۲).

و در متن دیگری این افزودگی نیز نقل شده است:
نشان وی آن است که به همان نامیدن بسنده کند و به هیچ یک از عقاید باطل آنان معتقد نباشد (اردبیلی، همان).

۳-۱. بررسی سندی

برای این روایت دو طریق نقل شده که یکی را *حدیقه الشیعة* و دیگری را *ائنی عشریه* نقل کرده‌اند. درباره طریق اول باید گفت سندی برای آن ذکر نشده و نویسنده *حدیقه الشیعة* ادعا کرده که روایت مزبور با سند صحیح از ابن حمزه و برخی از ثقات علمای شیعه به نقل از شیخ مفید به او رسیده است. این پرسش مطرح است که ابن حمزه خود، روایت مزبور را از چه منبعی نقل کرده است؟ وی در قرن هفتم (متوفی ۶۱۰هـ) (رک: سبحانی، ۱۴۱۸: ۱۳۷/۷) زندگی می‌کرده و فاصله وی تا قرن پنجم که شیخ مفید (م ۴۱۳هـ) زندگی می‌کرده دو قرن است. دست‌کم سه واسطه نیاز است تا این سند از مفید به ابن حمزه برسد. اینکه این واسطه‌ها چه کسانی هستند روشن نیست. این قدر می‌دانیم که

یکی از افرادی که ابن حمزه از او نقل می‌کند، ابوالفتوح رازی (استاد ابن حمزه) است و با توجه به تفسیر عرفانی وی که گرایش و دلبستگی‌اش را به تصوف نشان می‌دهد، نقل روایت مزبور در نقد صوفیه از وی چندان موجه نمی‌نماید. ضمن آنکه این روایت در تفسیر وی نیز نیامده است. دو نفر دیگر از اساتید روایی ابن حمزه چندان شناخته شده نیستند. اولی، فضل‌الله حسینی راوندی کتابی دارد به نام *طراز المذهب فی إبراز المذهب* که به لحاظ اسمی به کتاب ابن حمزه *ایجاز المطالب فی إبراز المذاهب* شباهت دارد (امین، بی‌تا: ۳۰۱/۸). دومی، یعنی محمد بن حسین بن جعفر شوهانی، از راوندی نیز گمنام‌تر است. از وی تنها به استاد ابن حمزه (زنده در سال ۵۶۰هـ)^۲ و به‌عنوان استاد ابن حمزه دوم^۳ نام برده شده، و چیزی بیش از این درباره‌ی وی گفته نشده است.

از سویی، این فرض نیز که ابن حمزه از کتاب شیخ مفید (*الرد علی اصحاب الحلاج*) نقل کرده باشد، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا از یک طرف، متنی که *اثنی عشریة* از کتاب شیخ مفید نقل می‌کند با متنی که نویسنده *حدیقة الشیعة* نقل می‌کند متفاوت است و از طرف دیگر، *اثنی عشریة* هر دو متن را نقل کرده است، یکی را با استناد به *حدیقة الشیعة* و دیگری را با استناد به کتاب *الرد علی اصحاب الحلاج* و این بدان معنا است که متن منقول در *حدیقة الشیعة* در منبع دوم (*الرد علی اصحاب الحلاج*) موجود نبوده است؛ بنابراین می‌توان گفت که ابن حمزه از کتاب مزبور نقل نکرده است.

سؤال تکرار می‌شود که در این صورت ابن حمزه از کدام منبع نقل کرده که سند آن را به شیخ مفید رسانده است؟ در بین آثار شیخ که هم‌اکنون در دسترس ما است، چیزی از این روایت دیده نمی‌شود. کتاب‌هایی که از شیخ مفید در دست است، هم فقهی و هم کلامی هستند و جای نقل روایت مزبور در آنها به‌خصوص کتاب‌های کلامی وی وجود داشته است اما چیزی از این روایت نمی‌یابیم. بنابراین از آنجا که کتاب‌های ابن حمزه نه قبل از *حدیقة الشیعة* و نه بعد از *حدیقة الشیعة* در منبعی غیر از *حدیقة الشیعة* گزارش نشده‌اند و نقل از این منبع — که خود دچار اشکالات اساسی است^۴ — اعتماد به روایت را ضعیف‌تر نیز می‌کند، و با توجه به اینکه روایت ابن حمزه از شیخ مفید تنها توسط *حدیقة الشیعة* گزارش شده و در کتاب‌های شیخ مفید (حتی در *الرد علی اصحاب الحلاج*)، با تحلیل پیش‌گفته) موجود نیست، وجود این روایت قابل‌تردید است. از طرفی

نقل یک روایت مادامی که سند آن نقل نشده باشد به لحاظ علمی پذیرفتنی نیست مگر شخص به قدری مورد اعتماد و اجماع باشد که نقل بدون سند وی معتبر شمرده شود مانند (مراسیل) ابن ابی عمیر و صدوق (مراسیل این دو نفر نیز با شرایط خاصی که در کتاب‌های روایی بحث شده است، پذیرفته شده‌اند). روشن نیست نویسنده حدیقه الشیعه اولاً (دست‌کم در بخش صوفیه آن) چه کسی است (هرچند روشن است که مرحوم اردبیلی نیست^۵) و ثانیاً به فرض بپذیریم که نویسنده آن مرحوم اردبیلی است، آنگاه روند بررسی حدیث درباره گفته او نیز جاری می‌شود. یعنی در صورتی حدیث منقول وی پذیرفته می‌شود که سند آن ذکر شده باشد در غیر این صورت روایت مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

نکته دیگر اینکه در حدیقه الشیعه گفته شده است این روایت را «ابن حمزه و غیر ایشان از ثقات علمای شیعه از شیخ مفید نقل کرده‌اند». طبق این گفته دیگر علمای شیعه، غیر ابن حمزه، نیز این روایت را نقل کرده‌اند؛ بنابراین باید این روایت دست‌کم در یک اثر غیر از حدیقه الشیعه نیز موجود باشد؛ اما تا جایی که آثار گذشتگان (اعم از آنانی که قبل از مرحوم اردبیلی بوده‌اند و معاصران وی) در دسترس است، این روایت در هیچ کتابی دیده نشده و کسی چه در آن زمان و چه قبل و بعد از آن زمان ادعا نکرده که این روایت را در جای دیگری دیده است. این امر ما را نسبت به اصل وجود این روایت دچار شبهه و تردید می‌کند و به سمت این گمان سوق می‌دهد که این گفته نویسنده را نوعی تقویت ادعا و قوت دادن به نقل، برای پذیرش روایت مذکور بدانیم.

اما در طریق دوم که اثنی عشریه آن را نقل می‌کند، سلسله سند ذکر شده است و اگر سند را بپذیریم باید بگوییم این سند صحیح است و از این لحاظ مشکلی وجود ندارد؛ اما سخن اینجاست که مرحوم حر عاملی (م ۱۱۰۴هـ) این کتاب را خود ندیده است. وی در اثنی عشریه مطلبی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد وی کتاب شیخ (الرد علی اصحاب الحلاج) را در اختیار نداشته و آن را ندیده است. وی می‌گوید: «و قد نقل عنه [ای عن الرد علی اصحاب الحلاج] بعض علمائنا انه قال فیه...؛ برخی از علمای ما از این کتاب نقل کرده‌اند که وی [شیخ مفید] در آن گفته است...» (حر عاملی، ۱۳۸۱: ۴۶). جالب توجه اینکه علامه مجلسی که برای گردآوری منابع روایی شیعی تلاش زیادی

کرده و در این راه رنج فراوانی برده و حتی از خارج از ایران برای جمع‌آوری کتاب‌ها کوشش می‌کرده است، به این کتاب دست نیافته و به همین دلیل این کتاب جزو منابع بحار نیامده و مرحوم مجلسی حتی روایات *اثنی‌عشریه* را نیز در این کتاب نقل نکرده است، با آنکه مرحوم حرعاملی شیخ اجازه^۵ او محسوب می‌شود (رک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۰۳/۱۰۷). احتمالاً علت این امر آن است که روایت مزبور و نیز دیگر روایات نقل شده در *اثنی‌عشریه* نزد علامه مجلسی معتبر نبوده‌اند و به همین جهت نیز چیزی از این کتاب — با آنکه نویسنده‌اش، اجازه^۶ روایت آن را به مرحوم مجلسی داده است^۷ (رک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۲/۱۰۷) — در بحار نقل نکرده است. شاید کسی بگوید که مجلسی از *وسائل* (کتاب دیگر مرحوم حرعاملی) نیز روایتی نقل نکرده است با آنکه *وسائل* از کتاب‌های معتبر روایی شیعه است و این خود شاهد آن است که نقل نکردن روایت از کتاب *اثنی‌عشریه* در بحار، دلیل دیگری داشته است. در پاسخ به این سخن باید یادآوری نمود که آخرین ویرایش *وسائل* از سوی مؤلف، بعد از سال ۱۰۸۲هـ و تقریباً در اواخر عمر نویسنده^۸ آن انجام شده است،^۹ و تألیف بحار بعد از سال ۱۰۷۰ آغاز شده و در سال ۱۱۰۶هـ به پایان رسیده است (سلطان محمدی، ۱۳۸۲: ۲۵) و از آنجا که *وسائل* مرتب در حال بازنویسی از سوی نویسنده آن بوده و این بازنویسی همراه با تألیف بحار ادامه داشته است، بحار نمی‌توانسته از آن نقل کند؛ در حالی که *اثنی‌عشریه* در سال ۱۰۷۶هـ نوشته شده است و بحار می‌توانسته از آن نقل کند؛ در نتیجه نقل نکردن روایات *اثنی‌عشریه* دلیلی جز بی‌اعتمادی به روایات آن نمی‌تواند داشته باشد. شاهد این مدعا این است که علامه مجلسی از *اثبات الهداة* کتاب دیگر حرعاملی مطلب نقل کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۷۳/۵۳). از طرفی همین روایت منقول از *اثبات الهداة* قبل از آن در *حدیقه الشیعه* نیز ذکر شده بود و مجلسی به راحتی می‌توانست از آن کتاب نقل کند ولی نقل نکرده است.^{۱۰} این خود گواه بر آن است که این روایات نزد وی معتبر نبوده است. از طرف سوم، ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸هـ) — که از علمایی است که به شدت مخالف صوفیه بوده و چندین کتاب در رد آنها نوشته است (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۸: ۱۷۳/۳ و ۵۸/۷ و ۳۳۵/۱۶) — می‌توانسته از این روایات کمک بگیرد اما چنین نکرده است.^{۱۱} این بدان معنا است که روایت منقول در *اثنی‌عشریه* نزد وی نیز معتبر محسوب نمی‌شده است.

۲-۳. بررسی محتوایی

این روایت (با چشم‌پوشی از نبود منبع بررسی آن) گویاترین روایت در نقد صوفیه است. بنابراین اگر بپذیریم که این روایت از امام (ع) صادر شده است همین یک روایت کفایت می‌کند که به نقد صوفیه پردازیم؛ اما این روایت، غیر از مشکل سندی به لحاظ محتوایی نیز دچار مشکل است.

در این روایت گفته شده که خود را از روی تقیه صوفی نامیدن اشکالی ندارد، نسبت دادن این کلام به امام (ع) دشوار است؛ زیرا در سیر تاریخی به جایی بر نمی‌خوریم که شیعیان از روی تقیه خود را به این فرقه منسوب کرده باشند. البته در زمانی که این روایت در کتاب *حدیقه الشیعه* نقل شده،^۱ کسانی بودند که به طرفداری از صوفیه شهره بودند اما آنان نه به خاطر تقیه بلکه از سر اعتقاد به دفاع از این گروه برخاسته بودند. از جمله این افراد می‌توان به شیخ بهایی، میرداماد، ملاصدرا و شاگردان وی فیض کاشانی و فیاض لاهیجی و نیز مجلسی اول اشاره کرد، و به همین سبب نزاعی بین آنان و مخالفان صوفیه از جمله ملاطاهر قمی در جریان بوده است (آقا بزرگ تهرانی، بی‌تا: ۸/۴). اگر قرار بر تقیه بود، این افراد باید به عکس رفتار می‌کردند؛ یعنی به نحوی گرایش خود به تصوف را می‌پوشاندند، تا از تیر اتهام مخالفان تصوف در امان بمانند. موضع‌گیری‌های ملاصدرا و شاگردش فیض در برابر مخالفان تصوف و نیز در برابر مدعیان دروغین و جهال صوفیه، می‌تواند گواه خوبی بر این مدعا باشد. بنابراین، این حدس قوی می‌نماید که روایت مزبور را در همان زمان نگارش *حدیقه* (قرن یازدهم)، آن دسته از مخالفان صوفیه ساخته باشند که به علت هواداری بزرگانی مانند شیخ بهایی، میرداماد و مانند آنان از صوفیه، راه مخالفتشان با صوفیه ناهموار شده بوده است. آنان با پردازش این روایت کذایی سعی کرده‌اند تا ضمن آنکه برای کوییدن صوفیه راهی پیدا می‌کنند برای جانبداری این بزرگان از صوفیه نیز وجهی درست کرده باشند و جانبداری آنان از صوفیه را به حساب تقیه گذاشته باشند. روشن است که توجیه حمایت این بزرگان از صوفیه به جهت تقیه قابل دفاع نیست؛ زیرا در روزگار آنان در ایران حکومتی (صفویه) بر سر کار بود که در سایه آن، تقیه مزبور معنا نداشت و پیش از حکومت صفویان نیز نمی‌توان موردی را یافت که شیعیان از سر تقیه، خود را به متصوفه منتسب کرده باشند. از طرفی صوفیه خود در طول تاریخ به قدری مورد

تهمت و اتهام بوده که افراد برای سالم ماندن از فشار حکومت‌ها و همین‌طور تکفیر و تفسیق علمای مخالف صوفیه از انتساب به تصوف حذر کنند. بر دار شدن حلاج، کشته شدن ابن عطا، شمع‌آجین شدن عین‌القضات و... از مواردی هستند که عدم مصونیت صوفیه را در برابر جریان‌های مخالف نشان می‌دهند. غرض اینکه صوفیه خود در معرض خصومت حکومتیان و عالمان متعصب بوده‌اند آنگاه چگونه می‌توان با انتساب به آنان از مخالفت این حاکمان و عالمان امان پیدا کرد؟

در بخش دیگر این روایت، اعتقاد به تصوف، نیرنگ و خدعه شمرده شده است، در این باره باید گفت اگر کسی برای خدعه به تصوف قائل شده باشد، باید انگیزه‌ای برای این کار داشته باشد. سؤال این است که این انگیزه چه چیزی می‌تواند باشد؟ اگر برای رسیدن به جاه و مقام و مناصب خاصی باشد که سیره سران صوفیه، آن را نفی می‌کنند؛ مثلاً سفیان ثوری تا آخر عمر از پیشنهاد منصور برای منصب قضاوت، فراری بود تا جایی که منصور کمر به قتل وی بست؛ سفیان حتی از شهرت نزد مردم نیز اظهار نفرت می‌کرد (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۲۸/۶ و ۷۱۳ و ۲۵). اگر انگیزه آنان گردآوری ثروت باشد باز این داعی توجیهی ندارد؛ زیرا اساس تصوف بر پرهیز از مال‌اندوزی و دنیاطلبی استوار گشته است و نگاهی گذرا به تاریخ صوفیه این را نشان می‌دهد (البته نزد صوفیه اردبیل که سرانجام به حکومت رسیدند، گرد آمدن اموال زیادی گزارش شده است که آنان این مال را در راه رسیدن به حکومت صرف کردند؛ این و نیز جریان صوفیان منحرف را در تاریخ صوفیه باید یک استثنا شمرد). بنابراین باید گفت که لحن روایت (با غمض از مشکل سندی آن)، به گونه‌ای است که انتساب آن را به امام معصوم دشوار می‌کند.

۴. روایت ابن‌ابی‌الخطاب

در *حدیقه الشیعه* روایتی با این سند و مضمون نقل شده است: «ابن حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ مفید به واسطه‌ای نقل کرده‌اند که او به سند خود از محمد بن‌الحسین بن‌ابی‌الخطاب، که از خواص اصحاب چند امام معصوم است، چنین نقل کرده است: با امام دهم حضرت امام هادی(ع) در مسجد پیغمبر بودم که جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و رفتند در گوشه دیگری دور هم نشستند و به ذکر و تهلیل شروع کردند. حضرت هادی(ع) فرمود: به این حيله‌بازان اعتنایی نکنید؛ زیرا

ایشان هم‌بیمانان شیاطین و خراب‌کنندگان دین‌اند؛ برای تن‌پروری اظهار زهد می‌کنند و برای شکار چارپایان [افراد جاهل و احمق] تهجد می‌ورزند. در تمام عمر گرسنگی می‌کشند تا برای پالان کردن، خران را رام کنند. برای فریب مردم، تهلیل می‌گویند و کم‌خوری را تنها برای پر کردن ظرف‌هایشان و ربودن دل‌های احمقان در پیش می‌گیرند. با مردم از دوستی با خدا دم می‌زنند اما در اصل آنان را به پرتگاه گمراهی هدایت می‌کنند. اوراد آنان رقص و کف زدن است و اذکارشان سرودخوانی و آوازخوانی. جز افراد نادان کسی از آنان پیروی نمی‌کند. هر کسی به زیارت زنده یا مرده آنان برود مانند کسی است که به زیارت شیطان و بت‌پرستان رفته باشد و هر کسی که به آنان خدمت کند مانند آن است که به یزید و معاویه و ابوسفیان خدمت کرده باشد... اینان از بدترین گروه‌های صوفیه‌اند و صوفیه همگی از مخالفان ما هستند. راه آنان مخالف راه ما است. آنان نصاری و مجوس این امت‌اند. آنان کسانی‌اند که «تلاش می‌کنند نور خدا را خاموش کنند و خدا نور خود را اتمام می‌کند هرچند کافران را ناخوشایند باشد (اعراف: ۱۷۹)» (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۹۹؛ همو، بی‌تا: ۶۰۳؛ حر عاملی، ۱۳۸۱: ۲۸؛ قمی، ۱۴۲۲: ۱۹۹/۵؛ نوری، ۱۴۰۸: ۳۲۳/۱۲؛ جزایری، ۱۴۰۴: ۲۹۴/۲؛ خوبی هاشمی، ۱۴۲۴: ۳۰۴/۶؛ خوانساری، ۱۳۹۰: ۱۳۴/۳).

۴-۱. بررسی سندی

این روایت به محمد بن ابی‌الخطاب نسبت داده شده اما سندی برای آن نقل نشده است. *حدیقه الشیعه* روایت را به ابن حمزه و سید مرتضی بن داعی نسبت می‌دهد. همانند روایات پیشین، *اثنی عشریه* و *سفینه* هر دو منبع خود را *حدیقه الشیعه* معرفی می‌کنند. *منهاج البراعة* و *روضات منبعی* برای روایت ذکر نمی‌کنند و با سابقه‌ای که از آنها در نقل روایات پیشین در دست است باید منبعشان همان *حدیقه الشیعه* باشد. *الانوار النعمانیة* نیز به *قرب الاسناد* ارجاع می‌دهد که معلوم نیست کدام *قرب الاسناد* مراد است. این مقدار روشن است که در *قرب الاسناد* حمیری این روایت نیامده است. آنچه در کتاب‌های شیعی به طور مطلق *قرب الاسناد* ذکر می‌شود، منظور *قرب الاسناد* حمیری است؛ زیرا *قرب الاسناد* ابن‌بابویه در دسترس نیست^{۱۱} و اگر کسی از آن اطلاعی داشته باشد و به آن دسترسی پیدا کرده باشد، در این صورت از آن با نام مؤلفش یاد می‌کند تا

با کتاب حمیری اشتباه نشود. بنابراین ادعای جزایری در *الانوار النعمانیة* مبنی بر نقل روایت از *قرب الاسناد* باید بر *قرب الاسناد* حمیری حمل شود. از طرفی روشن است که روایت مزبور در کتاب حمیری نیامده است، از این رو به احتمال زیاد، *الانوار النعمانیة* آن را از جای دیگری نقل کرده که در آن منبع از *قرب الاسناد* نام برده شده است. به هر حال اینکه *الانوار النعمانیة* از کجا نقل می‌کند چندان مهم نیست مهم این است که روایت مزبور را بدون سند نقل کرده است. از این رو به لحاظ سندی، روایت جزو روایات موقوف محسوب می‌شود و در زمره روایات ضعیف قرار می‌گیرد.

نکته‌ای که در اینجا باید یادآوری شود این است که در بخش *صوفیة حدیقة الشیعة*، غیر از ابن حمزه، بر سید مرتضی رازی نیز زیاد تکیه شده است. درباره ابن حمزه تا حدودی قبل از این توضیح داده شد اما درباره مرتضی رازی باید بگوییم که با تحقیقات جدیدی که انجام شده، روشن شده است که مرتضی بن داعی رازی، مؤلف کتاب *تبصرة العوام* نیست. غیر از کتاب مزبور کتاب دیگری به نام *الفصول التامة*^{۱۲} نیز به ایشان نسبت داده شده است. در حالی که هر دو کتاب از شخص دیگری به نام جمال‌الدین مرتضی ابی‌عبدالله محمد بن‌الحسین بن‌الحسن رازی است (رازی، ۱۳۶۱: ۲۲/۱). نویسنده *حدیقة الشیعة* تصور می‌کرده که کتاب‌های مزبور از مرتضی بن داعی رازی است (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۴۱). نقل روایات از این کتاب‌ها نیز به همین اعتماد صورت می‌گرفته است و نویسنده *حدیقة الشیعة* به اعتبار آنکه سید مرتضی بن داعی یکی از علمای بزرگ امامیه است، نقل روایات را به وی نسبت داده است؛ در حالی که نویسنده اصلی کتاب یعنی جمال‌الدین مرتضی ابی‌عبدالله محمد بن‌الحسین بن‌الحسن رازی چندان شناخته شده نیست. در منابع رجالی و تراجم ما نامی از وی نیامده است و تنها ابن طاووس در *الفرج المهموم*، از کتاب *نزّهة الکرام* وی نقل کرده است (امین، بی‌تا: ۲۵۱/۹) و بیشتر از این چیزی درباره وی در منابع نقل نشده است. به هر حال، روایات مربوط به صوفیه در هیچ یک از دو کتاب *تبصرة العوام* و *نزّهة الکرام* نیامده است. اما کتاب *الفصول التامة*، در حال حاضر اثری از آن در دست نیست و غیر از صاحب *حدیقة الشیعة* و تلخیص‌کننده *حدیقة*، کس دیگری هم از آن یاد نکرده است. این احتمال وجود دارد که روایت مزبور از کتاب *الفصول التامة* نقل شده باشد و تا وقتی این کتاب به دست نیامده است، درباره آن نفیاً و اثباتاً نمی‌توان چیزی گفت. اگر بپذیریم که کتاب مزبور، تعریب (عربی‌شده) همان

کتاب تبصره است — چنان که آقا بزرگ تهرانی می گوید^{۱۳} (۱۴۰۸: ۲۳۹/۱۶) — آنگاه می توان (هرچند نه قاطعانه) گفت که روایت مزبور همان گونه که در تبصره نیامده است، در آن کتاب نیز نیامده است.

۴-۲. بررسی محتوایی

در این روایت تعبیرهایی به کار رفته است که انتساب آن را به امام (ع) تا حدی تأمل برانگیز و دشوار می کند. تعبیر «یتزهدون لراحة الاجسام و یتهجدون لصید الانعام» به راحت طلبی و شکم بارگی صوفیه اشاره دارد؛ اما هر خواننده بی طرفی با مراجعه به آثار صوفیه (به دور از هر نوع حب و بغضی نسبت به این گروه) متوجه خواهد شد که صوفیه^{۱۴} در جهت عکس این قضیه قرار دارند. تاریخ و نیز متون موجود صوفیه نشان می دهد که بسیاری از سران (اگر نگوییم همه آنان) با روی گردانی از لذات دنیوی، ریاضات سختی را برای سلوکشان تحمل می کرده اند و «جوع» به عنوان یکی از مقامات سلوکی نزد آنان از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. تعبیر دیگر «اورادهم الرقص و التصدیة و اذکارهم الترنم و التغنیة» است. این را می دانیم که برخی از فرق صوفیه به سماع می پردازند و برخی دیگر آن را قبول ندارند. صرف نظر از خوب یا بد بودن سماع و مشروع بودن و یا نبودن آن، یک فرد معصوم مثل امام نمی تواند بدون توجه به دایره شمول کلام، به استناد چیزی که مخصوص به بخشی از آن گروه است، حکمی کلی درباره همه صوفیه صادر کند. عبارت دیگر «کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا» است که صوفیه را به طور کلی مخالف اهل بیت (ع) نشان می دهد و آنان را به مجوس و نصاری تشبیه می کند. درباره این فقره نیز باید گفت که با مراجعه به آثار صوفیه و عرفا روشن می شود که در بین گروه های اهل سنت (در صورتی که حرف امثال سید حیدر را مبنی بر یکی بودن تشیع و تصوف حقیقی نپذیریم) این گروه نزدیک ترین گروه به شیعه محسوب می شوند. شواهد زیادی برای این مدعا وجود دارد که در جای خود باید پیگیری شود. اما برای نمونه به قول جنید که او را شیخ این طائفه لقب داده اند اشاره می کنیم که می گوید: «شیخ و مقتدای ما اندر اصول و اندر بلاکشیدن علی مرتضی است رضی الله عنه؛ اندر علم و معاملات امام این طریقت علی است رضی الله عنه — از آنکه علم این طریقت را اهل این، اصول گویند — و معاملاتش به جمله بلا

کشیدن است» (هجویری، ۱۳۷۶: ۸۴). و می‌گوید: «اگر مرتضی یک سخن به کرامت نگفتی اصحاب طریقت چه کردند؟» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۴۱۷). کلاباذی در *التعرف* وقتی از رواج‌دهندگان و عالمان این مکتب نام می‌برد می‌گوید:

باب دوم در سران صوفیه است؛ آنانی که دانش این گروه را بر زبان آورده و از یافته‌ها (مواجید) شان سخن گفته و مقاماتشان را نشر داده و احوالشان را در زبان و عمل، بعد از صحابه رضوان الله علیهم، پیاده کرده‌اند، عبارت‌اند از: علی بن‌الحسین، زین العابدین و فرزندش، محمد بن علی الباقر، و فرزند وی، جعفر بن محمد الصادق، رضی الله عنهم؛ بعد از علی و الحسن و الحسین رضی الله عنهم؛ و اویس القرنی و هرم بن حیان و... (کلاباذی، ۱۴۲۲: ۱۷).

در اینجا اگر نگوییم که نویسنده (کلاباذی) در تفکیک اسامی امامان شیعه از بقیه نامبردگان تعمد داشته و نگوییم که صحابه را بر علی و حسن و حسین (با تعبیرهایی «بعد از صحابه» و «بعد از علی و الحسن و الحسین رضی الله عنهم») آگاهانه تطبیق کرده است (در عین آنکه هیچ یک از دیگر صحابه حتی خلفای سه‌گانه قبل از علی (ع) را یاد نکرده)، می‌توان گفت که با نام بردن از ائمه شیعه و معرفی کردن آنان در زمره پیشگامان صوفیه، از وابستگی و دلدادگی این گروه به آن بزرگواران حکایت کرده است.

با اندک آشنایی با آثار صوفیه به دست می‌آید که آنچه در تصوف و عرفان اهمیت ویژه دارد مسئله ولایت است که این مسئله در شیعه به‌عنوان ملاک شیعه‌بودن شناخته شده است. بعد معنوی و باطنی ولایت اهل بیت (ع) به همان اندازه نزد صوفیه مهم است که نزد شیعه. البته نباید این ولایت را با معیار ولایت ظاهری که ریاست عامه و بعد حکومتی آن است یکی گرفت که در این بعد بین تصوف اولیه و شیعه به همان اندازه شیعه و دیگر اهل سنت (با یک نگاه) فاصله است. اما آنچه برای شیعه ماندگار بوده و کسی نتوانسته آن را از دست آنان بیرون کند همان بعد باطنی و نیز تشریحی ولایت است؛ بر خلاف بعد سیاسی و حکومتی آن که هم امامان شیعه و هم خود شیعیان جز در دوره کوتاه خلافت حضرت امیر (ع) از آن محروم ماندند (رک: قیصری، ۱۳۶۰: ۵۷-۱۰۸، تحقیق در مباحث ولایت کلیه از محمدرضا قمشه‌ای؛ و نیز همان: ۱۳۶-۱۹۲، شرح سیدجلال‌الدین آشتیانی بر «رساله التوحید و النبوة و الولاية»). صوفیه نیز از این ابعاد (باطنی و

تشریحی) ولایت ائمه(ع) بهره برده و خود را به آن نسبت داده‌اند. در این میان بد نیست به کتاب تذکره اولیای عطار اشاره شود که با نام امام صادق(ع) شروع و با نام امام باقر(ع) ختم می‌کند و می‌گوید:

گفته بودیم که اگر ذکر انبیاء و صحابه و اهل بیت کنیم کتابی جداگانه باید ساخت. این کتاب [تذکره الاولیا] شرح اولیاست که پس از ایشان بوده‌اند. اما به سبب تبرک، به صادق ابتدا کنیم که او نیز پس از ایشان بوده است و چون از اهل بیت بود و سخن طریقت او بیشتر گفته است و روایت از وی بیشتر آمده است کلمه‌ای چند از آن او بیاوریم که ایشان همه یکی‌اند. چون ذکر او کرده شود از آن همه بود. نبینی که قومی که مذهب او دارند، مذهب دوازده امام دارند. یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی. اگر تنها صفت او گویم، به زبان و عبارت من راست نیاید که در جمله علوم و اشارات و عبارت بی تکلف به کمال بود و قول جمله مشایخ بود و اعتماد همه بر وی بود و مقتدای مطلق بود. هم الهیان را شیخ بود و هم محمدیان را امام و هم اصل ذوق را پیشرو و هم اصل عشق را پیشوا. هم عباد را مقدم، هم زهاد را مکرم، هم صاحب تصنیف حقایق، هم در لطایف تفسیر و اسرار تنزیل بی نظیر بود... (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۱۰ و ۱۱).

یا سنایی که در پاسخش به سلطان سنجر از عقایدش که بوی محبت به اهل بیت(ع) در آن موج می‌زند، دفاع می‌کند و در دیوانش (۱۳۸۵: ۲۴۵) ضمن قصیده‌ای عقیده‌اش را درباره اهل بیت(ع) ابراز می‌دارد که به چند بیت از آن قصیده اشاره می‌کنیم:

چون همی دانم که شهر علم را حیدر در است	خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن
کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین	دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن
مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد	حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن
آنکه او را بر حیدر همی خوانی امیر	کافرم گر می‌تواند کفش قنبر داشتن
جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند	یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن
از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی	عالم دین را نیارد کس معمر داشتن
از پس سلطان دین چون روا داری همی	جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
گر همی مؤمن شماری خویشتن را بایدت	مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن

ما در صدد اثبات شیعه بودن سنایی و دیگر عرفا نیستیم، اما دشمنی با اهل بیت را نیز نمی‌توان به گردن آنان گذاشت. در این میان سایه غلبه حاکمان متعصب اهل سنت را نباید از نظر دور داشت که برخی از صوفیه را واداشت برای حفظ خود و طریقت به مدح خلفا پردازند؛ اما با این همه گاهی در لفافه، عقاید خود را نیز درباره اهل بیت (ع) بیان می‌کردند. تصور نشود و نباید هم انتظار داشت که عرفا عیناً همان عقاید شیعه امامیه را به طور کامل داشته باشند که این ادعای سختی است اما اینکه آنان محبت اهل بیت (ع) را بیش از دیگر اهل سنت داشتند و اوامر آنان را بیشتر از همه اهل سنت گردن می‌نهادند به راحتی اثبات پذیر است.

برای ختم کلام باید گفت همه فرق صوفیه به جز یک یا دو فرقه که خود صوفیه آنان را مختلقه می‌دانند بقیه همگی نسبتشان را به امیرالمؤمنین می‌رسانند (علامه حلی، ۱۴۱۱: ۵۷؛ ابن طاووس، ۱۴۰۰: ۵۱۸/۲؛ اربلی، ۱۳۸۱: ۱۳۲/۱) و این چیزی است که حتی آنانی که مخالف جدی تصوف بوده‌اند، آن را نقل کرده‌اند (برای مثال رک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴۲/۴). این در شرایطی بوده که شیعی بودن خود جرم محسوب می‌شده است. با توجه به این استنادها چگونه می‌توان به دشمنی آنان با اهل بیت (ع) حکم کرد؟ مگر آنکه گفته شود چنین روایاتی نه از سوی ائمه (ع) بلکه از سوی افرادی خاص و با اهدافی خاص صادر شده‌اند. نقل نشدن این روایات در کتاب‌های معتبر روایی و ذکر شدن آنها تنها در کتاب‌هایی که به نوعی خصومت با صوفیه را دنبال می‌کنند، تردیدها را درباره منشأ این روایات جدی‌تر می‌کند. شاید بتوان ادعا کرد که نیامدن این روایات در بحار الانوار از همین بی‌اعتباری این روایات نزد علامه مجلسی حکایت می‌کند. علامه مجلسی با آنکه از کتاب‌های مختلف مرحوم اردبیلی حتی از کتاب‌های فقهی وی در بحار نقل می‌کند اما از حدیقه الشیعه منسوب به وی هیچ روایتی را نقل نمی‌کند و مرحوم حر عاملی نیز با آنکه از این کتاب در/ثنی عشریه خود روایاتی را نقل می‌کند اما از منابع معرفی شده آن چیزی نقل نمی‌کند. این خود از دسترس نبودن آن منابع و یا بی‌اعتباری روایات آن حکایت دارد.

۵. روایت ابوهاشم جعفری

امام (ع) به ابوهاشم جعفری فرمود: ای ابوهاشم! زمانی فرامی‌رسد که...

دانشمندان آن زمان بدترین جنبندگان روی زمین اند؛ از آن جهت که به فلسفه و تصوف گرایش دارند. به خدا سوگند که آنان جزو سرکشان و گمراهان اند. به دوستی دشمنان ما اصرار می‌ورزند و شیعیان و دوستان ما را گمراه می‌کنند. اگر به مقام و منصبی دست یابند از رشوه‌خوری سیر نشوند. اگر تحقیر شوند، ریاکارانه به عبادت خدا روی می‌آورند. اینان رهنمایان مؤمنان و دعوتگران به مذهب بی‌دینان اند.... (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۷۸۵؛ همو، بی‌تا: ۵۰۲؛ حر عاملی، ۱۳۸۱: ۳۴؛ قمی، ۱۴۲۲: ۱۹۸/۵-۱۹۹؛ نوری، ۱۴۰۸: ۳۸۰/۱۱؛ جزایری، ۱۴۰۴: ۲۹۳/۲؛ خویی هاشمی، ۱۴۲۴: ۳۰۴/۶).

۵-۱. بررسی سندی

اولین کتابی که این روایت را نقل می‌کند *حدیقه الشیعه* است. *حدیقه الشیعه* آن را به سید مرتضی بن داعی رازی — که همان شیخ مرتضی محمد بن‌الحسین رازی باشد — نسبت می‌دهد. *حدیقه الشیعه* سند را در همین کتاب به مفید و از او به احمد بن محمد بن حسن بن ولید و از او به پدرش (محمد بن‌الحسن) و از او به سعد بن عبدالله و از او به محمد بن عبدالله و در نهایت به محمد بن عبدالجبار می‌رساند.

از محمد بن عبدالله و از طریق محمد بن عبدالجبار تنها یک روایت در منابع ما ثبت شده است که مربوط به زکات فطره می‌شود (شیخ صدوق، بی‌تا: ۳۹۸/۲). این بدین معنا است که محمد بن عبدالله هیچ روایتی از محمد بن عبدالجبار جز همین یک روایت نقل نکرده است.

درباره افراد سلسله این روایت باید گفت در بین راویان آن محمد بن عبدالله (مسمعی) قرار دارد که مجهول است؛ البته ابن‌ولید وی را تضعیف کرده است (خویی، ۱۴۱۰: ۲۵۹/۱۶). به هر حال با قطع نظر از منبع این روایت، در سند آن یک راوی مجهول قرار گرفته است که با وجود او روایت ضعیف محسوب می‌شود.

درباره منبع روایت نیز قبل از این گفته شد که نویسنده کتاب‌های *الفصول* و *تبصره* (مرتضی محمد بن‌الحسین رازی)، فرد مجهولی است که جز از راه آثارش شناخته نمی‌شود و اینکه در نقل روایت از چه کسی و یا کسانی نقل می‌کند و آنان خود به چه میزان قابل اعتمادند، سؤالاتی‌اند که پاسخ روشنی برای آنها نمی‌توان یافت.

۵-۲. بررسی محتوایی

این روایت ناظر به احوال زمانی است که مردم در وضع بدی قرار می‌گیرند. ظاهرشان خوب و خوش و باطنشان بد و خراب است. جاهلان بر مردم حکومت می‌کنند و علما با ستمکاران هم‌کاسه می‌شوند و مؤمنان تحقیر می‌شوند و فاسقان از احترام برخوردار می‌گردند. ثروتمندان از نیازمندان می‌دزدند. جای بزرگترها و کوچکترها عوض می‌شود. گناهکار از بی‌گناه شناخته نمی‌شود. علما به سبب رغبت به فلسفه و تصوف بدترین مردم می‌شوند. اوصاف دیگری را نیز برای علما برمی‌شمارد. در این روایت، شاهد مدعا، همان جمله «عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَيَّ وَجَهَ الْأَرْضِ لَأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ» است. دلیل اینکه علما بدترین مردم می‌شوند، رغبت آنان به فلسفه و تصوف ذکر شده است. با عنایت به آن دسته از علمایی که به فلسفه و تصوف پرداخته‌اند، در یک بررسی ساده روشن می‌شود که وضع بدین منوال نبوده است؛ یعنی این‌گونه نبوده که وقتی آنان به منصب و مقامی می‌رسیدند رشوه می‌گرفتند و از رشوه گرفتن سیر نمی‌شدند و خدا را ریاکارانه عبادت می‌کردند. خواجه نصیرالدین طوسی در عصر مغولان، شیخ بهایی و میرداماد در عصر صفویه و امام خمینی در عصر حاضر نمونه‌های کاملی از همین علما هستند که به منصب‌های عالی دست یافته‌اند؛ اما کسی اوصاف پیش‌گفته را در آنان نه تنها سراغ ندارد که تصور آن را هم به خود راه نمی‌دهد. با توجه به مصادیق مذکور در روایت، پذیرش تعلیل ذکر شده دشوار است. فلسفه و همین‌طور تصوف در متن خود چنین اقتضایی را ندارند و در متون فلسفی و عرفانی نیز چنین توصیه‌هایی دیده نمی‌شود. بنابراین، انتساب این‌گونه تعلیل‌ها به امام معصوم، آن هم در روایاتی که تنها منابع خاصی آنها را نقل می‌کنند و در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شوند، دشوار می‌نماید. به هر حال با توجه به مشکلات سندی و متنی، اعتماد به روایت مزبور چندان آسان نیست.

۶. روایت نثر الدر

گروهی از صوفیه نزد امام رضا(ع) در خراسان آمدند و گفتند: ...مردم به کسی نیازمندند که غذای ساده و غیرلذیذ بخورد و لباس زیر بپوشد و بر الاغ [و نه بر اسب‌های راهوار] سوار شود و از مریضان عیادت کند. امام فرمود:

یوسف(ع) پیامبر بود و لباس‌های ابریشمین زربافت می‌پوشید و بر متکاهای آل‌فرعون تکیه می‌زد و حکمرانی می‌کرد. در امام مهم عدالت و رفتار عادلانه وی است. وقتی سخن می‌گوید، راست بگوید و وقتی حکم می‌کند به عدل حکم کند و هنگامی که وعده می‌دهد به آن عمل کند. خداوند پوشش‌ها و خورش‌ها را حرام نکرده است. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «ای پیامبر بگو: چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش قرار داده و غذاهای حلال را حرام کرده است» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵: ۲۹/۲؛ اربلی، ۱۳۸۱: ۳۱۰/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۳۵/۱۰؛ قمی، ۱۴۲۲: ۱۹۵/۵).

۶-۱. بررسی سندی

این روایت سند ندارد. هم کشف الغمه (اربلی) و هم عوالی (ابن‌ابی‌جمهور) که منابع بعدی به آنها ناظرند، سندی برای آن ذکر نکرده‌اند؛ از این رو، روایت ضعیف محسوب می‌شود.

۶-۲. بررسی محتوایی

در بررسی محتوایی باید گفت که در بین صوفیه کسانی بوده‌اند که از معارف و حقایق تنها به ظاهر و آداب توجه می‌نمودند و همین افراد بوده‌اند که همواره هم نزد مردم و هم نزد خود صوفیه مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. اولین کسانی که بر ضد این افراد موضع گرفته‌اند خود صوفیه بوده‌اند و «جهله صوفیه» لقبی بوده که از سوی محققان صوفیه به این گروه داده شده است.^{۱۵} به هر صورت آنچه مهم است این است که با قطع نظر از ضعف سند، در این روایت اعتراضی صورت گرفته، آن هم بر امامی که ادعا می‌شود خود به صوفیه اجازه ارشاد داده و بیشتر اوقات، اگر نگویم تقریباً تمام عمر، لباس پشمینه می‌پوشیده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۵/۲۷۳). بنابراین چنین اعتراضی از سوی گروه مزبور قابل دفاع نخواهد بود. اما نکته قابل ذکر این است که وجود صوفیه به صورت فرقه‌ای برجسته — آن‌گونه که در کلام راوی روایت از آن به گروه یاد شده است — در آن دوره زمانی، یعنی اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، جای تردید جدی است؛ زیرا بیشتر گروه‌های رسمی صوفیه بعد از معروف کرخی سر برمی‌آورند که (به ادعای صوفیه) وی خود از امام هشتم اذن ارشاد داشته و خرقه از او گرفته است و از

آن جهت که بیشتر فرقه‌های صوفیه به وی ختم می‌شوند، او را ام‌السلاسل گفته‌اند. همچنین با توجه به آنچه هجویری درباره گروه‌های صوفیه و نسبت آنان به افراد و مشایخ این گروه ذکر می‌کند (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۸۷-۱۸۸)، این گروه‌ها در ابتدای قرن سوم شناخته شده نبوده‌اند.^{۱۶} به همین سبب تعبیر «گروه» که نوعی وابستگی فرقه‌ای را می‌رساند برای زمان روایت، مناسب و قابل دفاع نیست و می‌توان گفت که تعبیر «گروهی از صوفیه» در روایت مزبور بعدها از سوی راویان روایت افزوده شده است و در اصل افرادی که به نزد امام رضا(ع) آمده بودند، زاهدانی بوده‌اند که بیشتر به ظواهر اهمیت می‌دادند و از درک حقیقت زهد بی‌خبر بودند؛ حال آنکه از سفیان ثوری که از صوفیه است، نقل شده که زهد را در پوشیدن لباس خشن و خوردن غذای ساده و غیر لذیذ نمی‌دانسته بلکه زهد را بی‌رغبتی به دنیا تفسیر می‌کرده است (رک: ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۲۸/۶). بنابراین چه بگوییم که افراد مذکور در روایت صوفیانی جاهل بوده و چه بگوییم زاهدانی خشک و ظاهرگرا بوده‌اند، به هر صورت کارشان نشان جهالت بر پیشانی دارد و شایسته نکوهش‌اند و تعمیم روایت به تمامی عرفا و صوفیه نیز موجه نمی‌نماید.

جمع بندی

در این نوشتار شش روایت که به تصوف و صوفیه به صورت عام و کلی پرداخته‌اند، بررسی شدند. روایت اول تا پنجم همگی به یک منبع یعنی *حدیقه الشیعه* برمی‌گشتند. این منبع به اشتباه و برای سوءاستفاده از وجهه مردمی محقق اردیلبلی به وی نسبت داده شده است. مخالفان صوفیه با انتساب این روایات، که نه سند معتبری دارند و نه در منابع معتبری ذکر شده‌اند، به این مرد وارسته از آنها به‌خوبی سود برده‌اند و منابع بعدی ضد صوفیه نیز به عمد یا غیرعمد بدون بررسی اعتبار روایات مزبور از آنها استفاده کرده‌اند. در بررسی این روایات روشن گشت که انتساب این سخنان، به امام معصوم با محذورهایی همراه است. بنابراین نمی‌توان برای رد کلی تصوف به آنها استناد کرد. روایت ششم که در منابع روایی ما ذکر شده، ناظر به گروه خاصی است که اولاً صوفیه نامیدن آنان جای تأمل دارد، و ثانیاً وجود گروه‌های منحرف در فرقه‌های اسلامی از جمله صوفیه، انکارناپذیر است و نمی‌توان رفتار افراد و

گروه‌های خاص از یک فرقه را به کل مجموعه نسبت داد و گرنه نمی‌توان یک مسلمان در جهان یافت.

بنابراین هیچ یک از روایات پیش‌گفته چه به لحاظ سند و چه به لحاظ دلالت در حدی نیستند که بتوان با آنها صوفیه و تصوف را نقد کرد. تأکید می‌شود این مطلب به آن معنا نخواهد بود که بر گروه مزبور نقد دیگری وارد نیست؛ باب نقد دیدگاه‌ها و عقاید ناسازگار با کلیت شریعت، روش‌های نامطلوب در استفاده از مقدسات و سادگی مردم دیندار، و دکانداری به نام دین که کار عده‌ای از جهال صوفیه است و ساحت عارفان و صوفیان واقعی از این امور به دور است، همچنان باز خواهد بود.

پی‌نوشت

۱. رک: جعفری (۱۳۸۷)، «بررسی انتساب حدیقه الشیعه به اردبیلی»، معارف عقلی، شماره ۱۲. مخالفان صوفیه به قصد بهره‌برداری از وجهه مردمی محقق اردبیلی، کتاب مزبور را به وی نسبت داده و روایاتی را که سند آنها به جای معتبری وصل نمی‌شوند، بر ضد صوفیه وارد آن کرده‌اند.
۲. وی محمد بن علی بن حمزه، عمادالدین أبوجعفر طوسی مشهدی، معروف به ابن حمزه است. او را به سبب تأخرش از شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ) ابی جعفر المتأخر نیز می‌گویند (رک: سبحانی، ۱۴۱۸: ۱۳۷/۷).
۳. نصیرالدین أبوطالب عبدالله بن حمزه بن الحسن بن علی طوسی مشهدی معروف به نصیرالدین طوسی (م ۶۱۰هـ).
۴. برای اطلاع از این اشکالات رک: جعفری (۱۳۸۷): «بررسی انتساب حدیقه الشیعه به اردبیلی»، معارف عقلی، شماره ۱۲.
۵. رک: جعفری، ۱۳۸۸: همان.
۶. در این اجازه‌نامه، مرحوم حر عاملی اجازه روایت همه کتاب‌های خود از جمله رد بر صوفیه را به صراحت به مرحوم مجلسی داده است.
۷. اولین نسخه وسائل در سال ۱۰۷۲هـ و دومین نسخه آن در سال ۱۰۸۲هـ نوشته شده است و سومین نسخه آن بعد از این تاریخ نوشته شده است. یعنی این کتاب دو بار بازنویسی شده است.
۸. با آنکه وی در بحار حتی از کتاب‌های فقهی مقدس اردبیلی فتوای او را نقل کرده است.
۹. باید توجه داشت که برخی از کتاب‌های ضد صوفیانه وی بعد از اثنی عشریه نوشته شده‌اند.
۱۰. در جای خود گفته‌ایم که کتاب مزبور در قرن یازدهم نوشته شده است (رک: جعفری (۱۳۸۷)، «بررسی انتساب حدیقه الشیعه به اردبیلی»، معارف عقلی، شماره ۱۲).
۱۱. حتی یک روایت از این کتاب در منابع روایی ما، از جمله در کتاب‌های فرزندش شیخ صدوق،

نیامده است و این بدان معنا است که این کتاب به دست وی نیز نرسیده است مگر آنکه بگوییم یکی از منابع روایاتی که شیخ صدوق از پدرش بدون ذکر منبع نقل می‌کند، همین *قرب الاسناد* پدرش است.

۱۲. شیروانی می‌گوید با تفحصی که کرده *الفصول التامة* را نیافته است (رک: رازی، ۱۳۶۱: ۲۳/۱).
۱۳. وی می‌گوید: «*الفصول التامة فی هدایة العامة* از آن سید مرتضی رازی صاحب *تبصره العوام* فارسی است و *الفصول* عربی همان کتاب است و آن را بعد از *تبصره* نوشته است». وی این قول را به گفته *حدیقه الشیعه* استناد می‌دهد.
۱۴. در اینجا و هر جای دیگری از مقاله که تعبیر صوفیه به‌طور مطلق به کار رفته است مراد محققان صوفیه‌اند؛ نه جهله آنان که جز بدنای و گمراهی، متاعی همراه نداشته‌اند.
۱۵. در این مورد مراجعه به کتاب‌های *غلطات الصوفیه* از عبدالرحمن السلمی که ابن عربی نیز از آن با تأیید یاد کرده (فتوحات، بی تا: ۶۵۹/۲) و *کسر الاصنام الجاهلیه* از ملاصدرا مغبتم است.
۱۶. هجویری (م ۴۰۷ق) از دوازده گروه صوفیه که منسوب به سران آنان‌اند، نام می‌برد. این گروه‌ها به این افراد منسوب‌اند: حارث محاسبی، متوفی ۲۴۳ق (محاسبیان)، حمدون قصار، متوفی ۲۷۱ق (قصاریان)، بایزید بسطامی، متوفی ۲۹۱ق (طیفوریان)، جنید بغدادی، متوفی ۲۹۷ق (جنیدیان)؛ ابوالحسین نوری، متوفی ۲۹۵ق (نوریان)؛ سهل تستری، متوفی ۲۹۳ق (سهلیان)؛ حکیم ترمذی، متوفی ۳۰۶ق (حکیمیان)؛ ابوسعید خراز، متوفی ۲۷۹ق (خرازیان)؛ ابوعبدالله خفیف شیرازی، متوفی ۳۷۱ق (خفیفیان)؛ ابوالعباس سیاری، متوفی ۳۴۲ق (سیاریان)؛ ابوحلیمان دمشقی متوفی ۳۴۰ق (حلولیان) و سرانجام پیروان فارس متوفای اوایل قرن چهارم (حلاجیان) (رک: هجویری، ۱۳۷۶: ۲۵۷-۳۸۰). طبق این گزارش، تقریباً همه گروه‌های معروف صوفیه بعد از نیمه دوم قرن سوم شکل گرفته‌اند. گروه یا گروه‌هایی که خاستگاهشان خراسان و منسوب به سران اولیه صوفیه (قبل از قرن سوم) در این ناحیه باشد، شناخته شده نیستند.

کتاب نامه

قرآن کریم

نهج البلاغه

آقابزرگ تهرانی (۱۴۰۸ق)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة* (۲۵ جلد)، تعلیق و تصحیح محمد محسن منزوی، قم و تهران: اسماعیلیان و کتابخانه اسلامیة.

_____ (بی تا)، *طبقات اعلام الشیعة (احیاء الدائر من القرن العاشر)*، ج ۴، تعلیق علی نقی منزوی، قم: مؤسسه انتشارات اسماعیلیان.

ابن ابی جمهور احسائی (۱۴۰۵ق)، *عوالی اللالی*، ۴ جلد، قم: انتشارات سید الشهداء (ع).
ابن ابی الحدید معتزلی (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغة* (۲۰ جلد در ۱۰ مجلد)، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.

ابن طاووس، علی بن موسی بن طاووس (۱۴۰۰ق)، *الطرائف*، قم: چاپخانه خیام.
ابن عربی (بی تا)، *الفتوحات المکیة*، ۴ جلد، بیروت: دار صادر.
ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م)، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار لکتب العلمیة.

اربدلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱ق)، *کشف الغمة* (۲ جلدی)، تبریز: مکتبه بنی هاشمی.
اربدلی، احمد بن محمد (معروف به مقدس اردبیلی) (۱۳۷۵ش)، *الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید علی التجرید*، تحقیق احمد عابدی، [قم]: کنگره مقدس اردبیلی.

_____ (۱۳۸۳ش)، *حدیقة الشیعة*، تصحیح صادق حسن زاده، علی اکبر زمانی نژاد، چاپ سوم، قم: انتشارات انصاریان با همکاری دفتر کنگره مقدس اردبیلی.

_____ (بی تا)، *حدیقة الشیعة*، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
امین، سید محسن (بی تا)، *أعیان الشیعة* (۱۱ جلدی)، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

امین، سید حسن (بی تا)، *مستدرکات أعیان الشیعة* (هفت جلدی)، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
جزایری، سید نعمة الله (۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م)، *الانوار النعمانیة*، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

جعفری، محمد عیسی (۱۳۸۷)، «بررسی انتساب حدیقة الشیعة به اردبیلی»، *فصلنامه معارف عقلی*، شماره ۱۲.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۳ق / ۱۳۸۱ش)، *الرسالة الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة*، چاپ سوم، قم: مکتبه المحلاتی با همکاری دفتر نشر فرهنگ اهل البیت.

خوانساری، موسوی، میرزا محمدباقر (۱۳۹۰ش)، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، قم: نشر اسماعیلیان.

خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۰ق)، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة* (۲۳ جلدی)، قم: مرکز نشر آثار شیعه.

- خویی هاشمی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م)، *منهاج البراعة فی شرح النهج البلاغة*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- رازی، [سید جمال‌الدین] محمد بن حسین [معروف به مرتضی حسنی رازی] (۱۳۶۱ش)، *نزهة الکرام و بستان العوام*، تصحیح محمد شیروانی، [بی‌جا]: ناشر مصحح.
- سبحانی، جعفر و دیگران (۱۴۱۸ق)، *موسوعة طبقات الفقهاء* (۱۵ جلدی)؛ قم: مؤسسه امام صادق.
- سلطان محمدی، ابوالفضل (۱۳۸۲ش)، *اندیشه سیاسی علامه مجلسی*، قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی).
- سلمی، ابوعبدالرحمن (۱۳۸۸ش)، *رسالة فی غلطات الصوفیة*، در مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی (جلد سوم)، گردآوری نصرالله پورجوادی و محمد سوری، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۵ش)، *دیوان اشعار*، مقدمه بدیع الزمان فروزانفر و با اهتمام پرویز بابایی، چاپ دوم، [تهران]: انتشارات نگاه.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (بی‌تا)، *علل الشرائع*، قم: انتشارات مکتبه الداوری.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی (۱۳۷۱ش)، *عرفان و عارف‌نمایان (کسر الاضنام الجاهلیة)*، ترجمه محسن بیدارفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات الزهرا.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابی‌بکر ابراهیم (۱۳۷۶ش)، *تذکرة الاولیا* (از روی نسخه مصحح نیکلسون)، [تهران]: انتشارات میلاد.
- علامه حلی، رضی‌الدین علی بن یوسف معروف به علامه حلی (۱۴۱۱ق)، *کشف الیقین*، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۸۰ش / ۱۴۲۲ق)، *سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار*، چاپ سوم، [قم]: دارالاسوة للطباعة و النشر.
- قیصری، داوود بن محمود (۱۳۶۰ش)، *رسائل قیصری*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸ش)، *رجال الکشی*، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- کلاباذی، ابوبکر محمد (۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م)، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، بیروت: دار صادر.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، *الاصول الکافی*، ج ۱، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الأنوار* (۱۱۰ جلد)، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- نباطی بیاضی، علی بن یونس (۱۴۰۷ق)، *الصرائط المستقیم* (۳ جلد در یک مجلد)، نجف: کتابخانه حیدریه.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی* (۲ جلد در یک مجلد)، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- نوری، حسین (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل* (۱۸ جلد)، قم: مؤسسه آل‌البتیة لإحياء التراث.
- هجویری، علی بن عثمان جلابی غزنوی (۱۳۷۶ش)، *کشف المحجوب*، تصحیح زوکوفسکی، چاپ پنجم، تهران: طهوری.